

شادروان استاد دکتر یحیی ماهیار نوابی در مهرماه سال ۱۳۷۹ به رحمت ایزدی پیوست. آن شادروان حق استادی برگردن همه‌ی ما دارند و مقاله‌ی ایشان، که از سال‌ها پیش آماده‌ی چاپ بوده و برجای مانده است، اینک تقریباً به همان شکل، که استاد به ما مرحمت فرموده بودند، به چاپ می‌رسد.

## کسره‌ی اضافه و واو عطف

### روانشاد یحیی ماهیار نوابی

«کسره‌ی اضافه و واو عطف» را به صورت‌های گوناگون آوانویسی می‌کنند. استاد ماهیار نوابی پیشنهاد کرده است که کسره‌ی اضافه را در زبان فارسی میانه به صورت  $\bar{e}$  و حرف عطف را همه‌جا به صورت «اُ» (o) باید خوانند. مقاله‌ی حاضر به بررسی این مطالب اختصاص دارد.

### ۱. کسره‌ی اضافه

کسره‌ی اضافه را شرق‌شناسان، در آوانویسی، چه در فارسی میانه و چه در فارسی نو، به گونه‌ی «i» یا «ī» نشان می‌دهند. نام بسیاری از کتاب‌های فارسی را هم – که برخی از ناشران، شاید یاری فهرست‌نویسان فرنگی را، به خط لاتین نیز نوشته‌اند – به پیروی از آنان به همان‌گونه ( $\bar{i}$ ,  $i=$ ) آورده‌اند.

تا آنجا که من به یاد دارم، تنها کسی که به درست آن را در «پارسیک» (به گونه‌ی « $\bar{e}$ » آوانویسی کرده است، کریستن‌سین<sup>۱</sup> است («Dādhistān ē (Dēnigh»; «Mādīgānē Yavišt ē Fryān»).

در فارسی نو امروزین (=فن)، کسره‌ی اضافه نوشته نمی‌شود و تلفظی کوتاه (e) دارد، مگر گاهی در شعر پیروی از وزن و درستی آن را بایستی کشیده ( $\bar{e}$ ) خوانند. چون

1. A. Christensen



در فارسی نو، چنان که گذشت، کسره‌ی اضافه در نوشتن نشان داده نمی‌شود؛ ولی در کتاب‌هایی چون تاریخ سیستان و دیوان غزلیات مولانا معروف به (دیوان شمس) که از روی نسخه‌های کهن به چاپ رسیده است و مؤلفان، رعایت امانت را، تغییری در شیوه‌ی نوشتن آنها نداده‌اند، کسره‌ی اضافه به گونه‌ی «ی» فراوان دیده می‌شود که ناچار تلفظ آنها را که کشیده (ē) بوده است نشان می‌دهد، چون:

امیرحسن به فراه بود و مرگی طاهر آشکاره نکردند. (ای: مرگی طاهر) (تاریخ سیستان ۱۳۱۴: ص ۳۳۴)

خان غم تو پست شده ویران باد      خان طربت همیشه آبادان باد  
همواره سری کار تو با نیکان باد      تو میر شهید و دشمنت ماکان باد

(= سیرکار) (ص ۳۲۴)

اصحاب را گفتند که آن فرزندی زنی است. (= فرزند زنا) (ص ۲۷۶)

آن روز این صلح بکردند و دری شارستان بکشادند. (= دری شارستان) (ص ص ۲۸۳-۲۸۴)

به دری کرکوی فرود آمد. (= به دری) (ص ۱۵۹)

نگاهبان به سری قلعه برآمد. (سیرقلعه) (ص ۲۲۹)

فخر کنند عمار روزی بزرگی      گوهد آنم که من یعقوب کشت  
(ص ۲۱۲)

بر منبری بلندی دانای هوشمندی      برپای منبر او مکرر مکرر  
(= منبر بلند) (کلیات شمس)

بر عاشق بری چون سیم بگشا      سوی مفلس یکی فُشتی زر انداز  
(مشت زر) (ب ۱۲۵۹۲)

بدو گفتم که‌ای دلبر چه مکرانگیز و عیاری

برانگیزان یکی مکرری خوش ای عیارپنهانک

(= مکر خوش) (ب ۱۳۹۱۶)

این دمی چندی که زد جان تو در سوز و نیاز

چون دم عیسی به حضرت زنده و با ساز بین

(= دم چندی) (ب ۲۰۶۰۹)

من خاک‌پای آن گسَم کودست در مردان‌زند

جانم فدای آن مَسی در کیمیا آویخته

(= آن مین) (ب ۲۴۱۵۰)

هرگوشه یکی مستی دستى زده بر دستى

زان ساقى سرمستی با ساغر شاهانه

(= ساقى سرمستِ خوب نشان می‌دهد که تلفظ آن با یاءِ نکره‌ی یکی، مستی، دستى یکسان

است.) (ب ۲۴۵۰۵)

بهر رضای مستی، برجه بکوب دستى

دستى، قدح‌پرستى، پر راوق گزیده

(= دستِ قدح‌پرستى) (۲۵۲۷۸)

روسربنه به بالین تنها مرا رها کن

ترک منى خرابى شبگرد مبتلا کن

(= ترک من خراب) (۲۵۴۶۰)

پیر از غمت هر جا فتى زان پیش کاید آفتى

بنما که بینم دولتى بس جاودان را ساعتى

(= دولتِ بس جاودان) (۲۵۷۵۸)

آن نرگس سرمست او وان طره‌ی چون شستِ او

وان ساغرى در دست او، هر چاره‌ی بیچاره‌ی

(= آن ساغر) (۲۵۸۱۱)

کى باشد عقل کلى پيشت؟ کلى طفلى نوآموزى

چه دارد با کمال تو بجز ريشى و دستارى

(= یکى طفل) (۲۶۸۸۹)

چیزی دیگری هست فزون از شادی

آن در سر پر خمار مستان گردد

(= چیز دیگری) (رباعی ۴۷۰)

چشم به وی افتاد بر نهادم دل بر گه‌ری سرخ نابسوده

(= گهرِ سرخ) (ابوطیب خسروانی، نقل از شاعران هم‌عصر رودکی، ۱۱۹)

ای بان بهشتی سپید پای وز سیم بهشتیت زنگله

(خسروی سرخسی، نقل از شاعران هم‌عصر رودکی، رباعی ۲۳۲)

در کتاب شرف‌النبی از ابوسعید خرگوشی نیشابوری (۶۰۸ هـ) هم نمونه‌هایی این چنین پیدا می‌شود.

شخصی بیامد همچون شاخی سیم (= شاخ سیم)  
ماهی شب چهارده (= ماه شب...) (۲)  
غدیری آب (= غدیر آب)

من از این کتاب که در سال ۱۳۶۱، به کوشش آقای دکتر محمد روشن انتشار یافته آگاهی نداشتم و همین که ایشان دانستند به نوشتن این مقاله دست یاخته‌ام، مرا از آن آگاه ساختند و نمونه‌های بالا را برایم فرستادند و مرا سپاسگزاری خویش ساختند.

## ۲. حرف عطف

حرفی که آن را واو عطف می‌نامیم، تلفظ درستش (أ) است که آن را در نوشتن، شاید پیروی از فارسی میانه را، به گونه‌ی (و) می‌نویسند. همسان بودن آن هم با حرف عطف عربی در نوشتن باعث شده است که برخی آن را عربی پنداشته و «وَ» بخوانند و سخنرانانی اندیشه‌های دیریاب خود را با «وَ»ی کشیده‌یی به جمله‌های پیشین خود پیوندند.

فارسی‌زبانان، در گفتگو، تقریباً همه‌جا این حرف را «أ» تلفظ می‌کنند: آب و هوا، موش و گربه، ویس و رامین، خسرو شیرین... ولی بسیاری از بیگانگان، پیروی از همان پندار را، در آوانویسی جمله‌یی یا نام کتابی آن را به گونه‌ی «va» می‌نویسند. برخی از ناشران ایرانی هم از آنان پیروی می‌کنند و همین شیوه‌ی نادرست را به کار می‌برند.

تلفظ آن در شعر فارسی همه‌جا (أ) است:

دردم از یارست و [=أ] درمان نیز هم

دل فدای او شد و [=أ] جان نیز هم

(حافظ ۱۳۴۶: ص ۱۷۹)

جلوه بر من مفروش ای ملک‌الحاج که تو

خانه می‌بینی و [=أ] من خانه خدا می‌بینم

(ص ۱۷۸)

بیت‌هایی و مصراع‌هایی در ادب فارسی با این حرف آغاز می‌شود که می‌توان آنها را با «و» خواند، یعنی اگر «و» بخوانیم وزن شعر را تباه نمی‌سازد. در این گونه جاها نیز، درستی و زیبایی کلام را، بایستی «اُ» خواند، چون:

آب است و نیبند است و [=اُ] عصارات زبیب است  
و [=اُ] دنبه فربه و پی است و [=اُ] سُمیه روسپی است

(تاریخ سیستان ۱۳۱۴: ص ۹۶)

بیار آن می‌که پنداری روان یاقوت نابستی

و [=اُ] یا چون برکشیده تیغ پیش آفتابستی

(رودکی ۱۳۴۳: ص ۴۴)

جهان همیشه چوچشمی است به کرد و گردان است

همیشه تابود، آیین گرد گردان بود

همان که درمان باشد به‌جای دردشود و [=اُ] باز درد، همان کز نخست درمان بود  
بسا شکسته بیابان که باغ خرم بود و [=اُ] باغ خرم گشت آن کجا بیابان بود  
کهن کند به زمانی، همان کجا نو بود و [=اُ] نوکند به زمانی همان که خلقان بود

(رودکی ۱۳۴۳: ص ۱۴)

به فرمان شدندی همه راه جوی و [=اُ] پس بازگشتند از پیش او

(عنصری، وامق و عذرا)

مگر دیدن او پسند آمدم و [=اُ] گفتار او سودمند آمدم

بدو گفت شاه ای خداوند مهر چه باشد به پهنا فزون از سپهر؟

بگفتش یکی شاه بخشنده دست و [=اُ] دیگر دل مرد یزدان‌پرست

(شاهنامه)

توانگر برد آفرین سال و ماه و [=اُ] درویش نفرین برد بی‌گناه

(ص ۵۰)

سخن تا نکویی توانیش گفت و [=اُ] مرگفته را باز نتوان نهفت

(ص ۵۵)

بکاهدز رنج توهم رنج تو و [=اُ] آسانی، آسانی و گنج تو

(ابوشکور، از گنج باز یافته)

تو گفتی فتنه را کردند صورت      بدان تا دل کند از خلق غارت  
و [=أ] یا چرخ فلک بر زیب کش بود      بر آن بالا و آن رخسار بنمود  
(ویس و رامین)

در دیوان شمس (کلیات شمس) از مولانا جلال‌الدین چنین موردهایی بسیار دیده می‌شود:  
زهی مشکل که تو خود سونداری      و [=أ] من در جستن تو سو به سویم  
تواندر هیچ کویی در نگنجی      و [=أ] من اندرپی تو کویه کویم  
(۱۶۱۷۹-۸۰)

حرام دارم با دیگران سخن گفتن      و [=أ] چون حدیث تو آید سخن دراز کنم  
(سعدی)

به پیش جام بحرآشام ایشان      تو دریای جهان را مختصر بین  
و [=أ] آنها را که روزی روی شاه است      زحسن شه دهانشان پرشکر بین  
(کلیات شمس، ب ۷-۲۰۰۹۶)

خواطر چون سوارانند سوارانند و زوترزی وطن آیند  
و [=أ] یا بازان و زاغانند پس در آشیانستی  
همه اجزای عالم عاشقانند  
و [=أ] هر جزء جهان مست لقای  
(ب ۲۸۳۶۵)

خدایا عمر نوح و عمر لقمان      و [=أ] صد چندان بدان خوب ختن ده  
(ب ۲۴۸۳۲)  
گاه در میان مصراع هم، پس از وقفه‌یی، این حرف «=و» می‌آید که می‌توان آن را  
«و» خواند و با چنین خواندنی بیت ناموزون نمی‌شود. در این گونه جاها نیز، زیبایی و  
درستی را، «أ» بخوانیم بهتر است.

بسرفتنند بیدار تا هیرمند      ابا تیغ و نیزه و [=أ] گرز بلند  
(شاهنامه)

گلستانی کنش خندان و [=أ] فرمانی به دستش ده  
که‌ای گلشن شدی فارغ ز آفت‌های پاییزی  
(کلیات شمس، ب ۲۶۹۶۵)

ای ماه رویش دیده‌ای خوبی از او دزدیده‌ای

ای شب تو زلفش دیده‌ای؟ نی‌نی و [=أ] نی‌یک موی او

(ب ۲۲۵۳۲)

زر و مال تو کجا شد پروبال تو کجا شد

غم و خال تو کجا شد، و [=أ] تو ادبار کجایی

(ب ۲۹۹۹۱)

مکن از چه شدی چنین، چو خزان دانه در زمین

ز بهار حسام دین و [=أ] ز گلزار یادکن

(ب ۲۲۱۶۵)

در نثرهم اگر «أ» بخوانیم بهتر و زیباتر است. به ویژه در سخنانی چون سخنان موزون و

مسجع پیر هرات و شیخ شیراز:

الهی اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و [أ] اگر عبدالله مجرم است از دوستان است.  
اگر به هوا پری مگسی باشی و [أ] اگر بر آب روی خسی باشی، دلی به دست آر تا کسی  
باشی. (خواججه عبدالله انصاری ۱۳۶۲)

گفت غلط گفتمی که بنده‌ی درمند. چه فایده چون ابر آزارند و [أ] نمی‌بارند، چشمه‌ی آفتابند  
و [أ] بر کس نمی‌تابند، بر مرکب استطاعت سوارند و [أ] نمی‌تازند. (گلستان)

سخن ایشان نتیجه‌ی کار و حال است نه ثمره‌ی حفظ و قال. و [أ] از عیان است نه از بیان  
است و [أ] از اسرار است نه از تکرار است، و [أ] از علم لدنی است نه از علم کسبی است، و  
[أ] از جوشیدن است نه از کوشیدن است، و [أ] از عالم آذینی ربی است، نه از عالم علمنی ابی  
است. (طبقات الصوفیه)

پدر من گفت کی عبدالله اسکاف فرا من گفت که وقتی حلاج را گفتم: ای شیخ عارف که  
بود؟ گفت عارف آن بود که روز سه‌شنبه شش روز مانده باشد از ذی‌القعدة سه‌تسع و  
ثلاثمانه به باب طاق برند به بغداد، دست وی بُرند و [أ] پای وی بُرند و [أ] چشم وی برکشند  
و [أ] نگوینسار بردار کنند و [أ] بسوزند و [أ] خاک وی بر باد دهند.

عبدالملک گفت: چشم نهادم، آن وی بود و [أ] آن همه که گفته بود یا وی بکردند. (همو)  
شیخ‌الاسلام گفت: سبحان‌الله، شگفت‌تر از این که دید در جهان؟ نیست در هست نهان،  
شخص در پیراهن روان و [أ] می‌گویند که او نه آن! کالبد در دل گم است و دل در جان و [أ]  
گم است جان در آن که زنده به آن است جاویدان. آن جان که زنده به آن است، او آن، زبان



چون عبارت کند از چیزی که آن ناید در زیان؟  
و [ا] جان اشارت چون کند فرا چیزی که فاز آن نتوان و [ا] نشان دادن چون توان از چیزی که  
بی نشان؟ (همو)

برخی از تفسیرهای کهن قرآن چون تفسیر شنقشی (۱۳۵۴) این حرف عطف را در آغاز  
جمله و پس از وقف‌های کوتاه میان جمله به گونه‌ی (او) نوشته است که تلفظ درست  
آن را می‌رساند که همه‌جا باید «اُ» خوانده شود.

او (= ا) اگر چنانست کشما اندر شکید از آنچه فرستادیم از قرآن بر بنده‌ی خویش، کوی (=)  
که وی) از خویشتم می‌فاسازد، بیارید سورتی همچنین. او (ا) بخوانید گویان و شفعیان و  
فصیحان و خطیبان و شاعران و هرکنان هست بدون خدای. اگر شما می‌راست گوید.  
(تفسیر شنقشی، ص ۵، بقره ۲۳)

در آغاز سخن و پس از واژه‌ی «همچنین»، که وقفه‌ی لازم بوده است، حرف عطف به  
گونه‌ی «او» و در پیوستن «گویان» و «شفعیان» و «خطیبان» و «شاعران» به گونه‌ی «و»  
نوشته شده است که البته همه‌جا «اُ» باید خوانده شود.

اگر نه کردید و بنه آوردید او (ا) بنه توانید آوردن بترسید از آن آتش کی هیمه‌ی آن کافران  
و منافقان و مشرکان باشند (ص ۵، بقره ۲۳ و ۲۴)

نه برتوست راه راست اهل کتاب یعنی معرفت دادن، بیک (bēk) خدای راه راست نماید  
یعنی معرفت دهد آن کس را که خواهد. او [ا] هرچ شما بدهید از خواستی که شما را بود مزد  
و ثواب آن او [ا] شما را چیز گواید دادن مگر از بهر جستن رضای خدا. او [ا] هرچ شما  
بدهید از خواستی درویشان صغه راه تمام وا دهند و شما مزد و ثواب آن. او [ا] بر شما ستم  
نکنند. نه نیکیهاتان را بکاهند و نه بدیهاتان بفزایند (ص ۵۸، بقره ۲۷۲)

کاربرد «بیک» (bēk = ولی، اما) و «را» (= برای، به جهت) و به کار نرفتن آن برای  
مفعول صریح، پس از «نیکیهاتان»، و «بدیهاتان»، افزون بر ویژگی‌های دیگر که زبان و  
خط این ترجمه راست و ویراستار، امانت و دقت راه، عیناً نقل کرده است. کهنگی زبان و  
قدمت زمان ترجمه را می‌رساند.)

اگر جنگ و پرخاش کنند وا ته، یا محمد، جهودان و ترسا آن بگوری یا محمد پاکیزه کردم  
دین و عمل خویش خدای را و آن کسهانیز که وا منتد. او [ا] یا محمد آن کسه را کشان  
دادستند توریت و انجیل یعنی جهودان و ترسا آن راه، او [ا] اُمیان عرب را بخواید برویدن،  
یعنی همه بروند، اگر بیروند راه راست یافتند. او [ا] اگر برگردند برته پیغام دادنست. او [ا]

خدای دانا او [ا] بیناست بیندگان برویده و [ا] نابرویده (ص ۶۷، آل عمران، ۲۰).

دکتر جلال متینی (۱۳۵۱) «او [ا]» را، که در آغاز چند جمله‌ی پُرسشی در «قرآن مترجم مجلس» آمده است، نشان استفهام و ترجمه‌ی «هل» عربی گرفته است و جمله‌هایی را به‌شاهد آورده است که «هل» در آغاز آیه و «او» در آغاز ترجمه‌ی آن آمده است. (در مجله معارف هم ۷ ش ۲، ۱۳۶۹: ص ۱۲۳ به این موضوع اشاره‌ی رفته است). این نمی‌تواند درست باشد، هیچ‌جای دیگر هم دیده نشده است. این «او» با همان حرف عطف است که در آغاز جمله‌ها آمده است و مطالب آنها را به هم می‌پیوندند، جمله را بایستی پرسش‌وار خواند و «او» را حرف عطف دانست.

این حرف را به پارسیک (= فارسی میانه، پهلوی ساسانی) به گونه‌ی «ا» می‌نویسند و بیش‌تر به «ud» آوانویسی می‌کنند، فارسی باستان و اوستایی آن uta، در گویش‌های ایرانی شرقی و شمال غربی میانه (سغدی، پارتی یا پهلوانیک، نوشته‌های مانوی) و ud است. در آثار بسیار کمی هم از نوشته‌های مانویان، که به پارسیک به خط مانوی برجای مانده است، به گونه‌ی ud است و این باعث شده است که حرف عطف فارسی میانه (ا) را هزوارش دانسته و آن را ud بخوانند. این آثار بسیار کم بازمانده به زبان پارسیک همه در ایران شرقی و سرزمین گویش‌های ایرانی شرقی نوشته شده است و نویسندگان، تحت تأثیر زبان خویش، حرف عطف را ud نوشته‌اند.

حرف عطف پارسیک (ا) را نباید هزوارش دانست. واوی است که تنها به کار می‌رود و آوای وا که ی (O) را نشان می‌دهد، چنان‌که در فارسی نو هم چنین می‌نویسند. این حرف در خط پهلوی در ترکیب به گونه‌ی «(aw)» = (aw، او) بسیار آمده است:  $awm$  6هـ،  $awt$  ۴هـ،  $aw$  ۳هـ، چنان‌که در نوشته‌های فارسی نو هم عیناً دیده می‌شود:

فرا نوری گفتند که اوت بچی شناخت. گفت بنقض‌العزایم، هرچه من سگالیدی و اندیشیدی جز آن آمد و هرچه من فرا کردم او تباہ کرد و فرا جوانمردی گفتند که حق را بچه شناختی. گفت اوم باو شناخت. بورزعه طبری شبلی را پرسید که اوت بچه شناخت؟ گفت بانک هرچه فرا کردم او باز کرد دانستم که همه او. (طبقات‌الصوفیه)

خطای کتابتی نویسندگان نامه‌های پهلوی در نوشتن ا، یا س، به‌جای

( ۱ = حرف عطف) که تلفظی یکسان و همانند دارند و اشتباهی است که از فروخواندن یکی، متنی را بر دیگری و نوشتن دیگری که به متن نوشته توجهی ندارد پیش می‌آید:

سنج بندهش (چاپ انکلساریا، بمبئی. ص ۵ سطر ۹) گج کسج به جای سه کسج  
یا ۱ + کسج. و (ص ۲۸ سطر ۳) گج به جای ۱، و بادگار زیران بند ۴۸ باز گج به جای ۱.

### پی‌نوشت‌ها

۱. گاه نیز یاء وحدت چنین (س) شده است که تلفظ همانند آنها را می‌رساند.
۲. من از این کتاب، که در سال ۱۳۶۱ به کوشش آقای دکتر محمد روشن انتشار یافته، آگاهی نداشتم و همین که ایشان دانستند به نوشتن این مقاله دست یاخته‌ام مرا از آن آگاه ساختند و نمونه‌های بالا را برایم فرستادند، و مرا سپاسگزار خویش ساختند.
۳. در این خط، حرف « گ » « (پ) برای صدای «و» هم به کار می‌رود. سنج. و معدوم گ  
šawend «شوند»؛ راجع به bowāt «بود» گاو دومب گاو دومب گاو دومب  
gāw domb «گاو دُم».

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

### کتابنامه

- ابوسعید خرگوشی نیشابوری. ۱۳۶۱. شرف‌النبی. به کوشش محمد روشن. تهران  
تاریخ سیستان. ۱۳۱۴. تصحیح محمد تقی بهار. تهران: مؤسسه‌ی خاور.  
تفسیر شنقشی، گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم ۱۳۵۴ (۲۵۳۵). تصحیح محمدجعفر یاحقی. تهران: بنیاد  
فرهنگ ایران.  
حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۴۶. دیوان خواجه حافظ شیرازی. تصحیح ابوالقاسم انجوی شیرازی. تهران:  
علمی.  
رودکی، جعفر بن محمد. ۱۳۴۳. رودکی با معنی واژه‌ها و شرح بیت‌های دشوار. تصحیح خلیل خطیب رهبر.  
تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه.  
شاعران هم عصر رودکی. ۱۳۷۰. احمد اداره‌چی گیلانی. تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

کلیات شمس یا دیوان کبیر. ۱۳۳۸. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.  
متینی، جلال. ۱۳۵۱. «تلفظ و ضبط‌های مختلف یکی از نوشته‌های نادر استفهام در فارسی او = ا = و = ۵»،  
مجله دانشکده ادبیات مشهد، ش ۸، ص ۱، صص ۱۸۴-۱۹۲  
مولوی، جلال‌الدین محمد. ۱۳۳۸. کلیات شمس یا دیوان کبیر. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران:  
امیرکبیر.

Darmesteter. 1888. *Etudes Iraniennes*. vol.1. Paris.

Hübschmann, H. 1895. *Persische Studien*. Strassburg.

